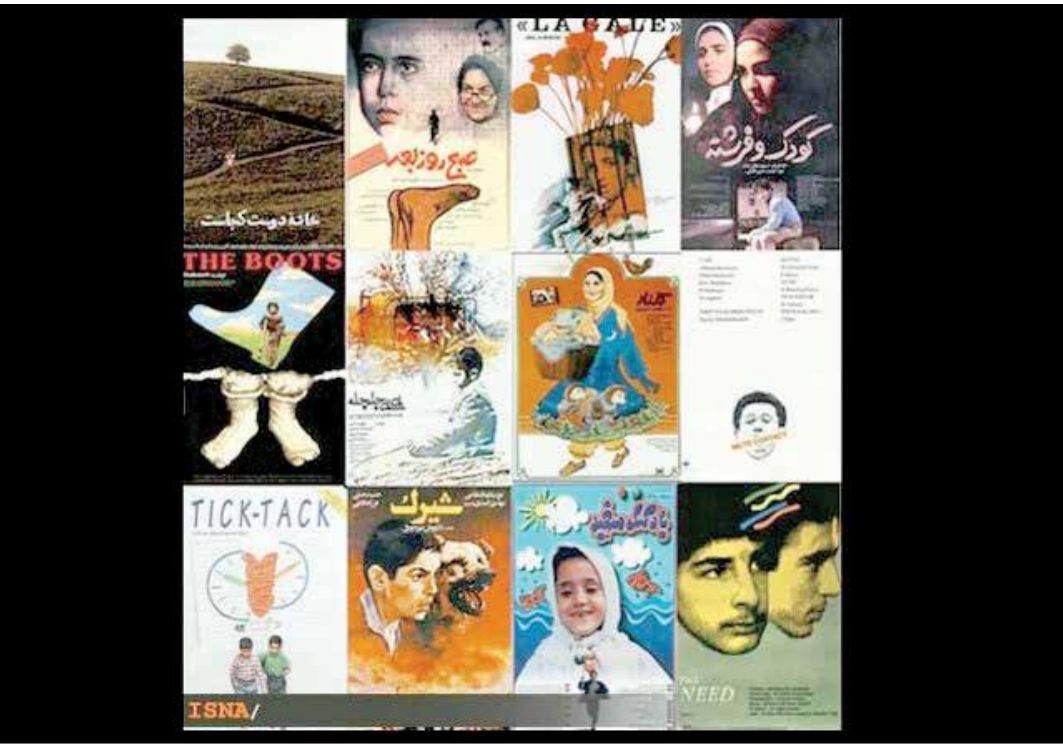


یک کارگردان سینما مطرح کرد

چرا بخش سینمایی کانون پرورش به این روز افتاده؟!



رویکرد آن را در آثار خود هم به جا گذاشت. ترکمانی گفت: اینکه می‌گویم کانون پرورش فکری بویژه بخش سینما در سال‌های گذشته محل بحث بوده به این دلیل است که کانون پرورش فکری به نکات و ظرایفی دسترسی پیدا کرده بود که سال‌ها پیش با همان رویه توانست جریان سینما، نمایش، کتابخانه،

پرورش و بازی‌های فکری و عناوین دیگر را در کمک به مسیر رشد اندیشه بچه‌ها به راه اندازد و آن‌ها را در سیاستگذاری خود قرار داده بود اما عجیب است که سعی کردند این مجموعه توانمند را روز به روز ضعیف‌تر کنند. کاری که با کانون کردند درست مثل این است که یک فرد باتجربه را در انباری بگذارند. واقعا جای پرسش است که چه اتفاقی در کانون افتاده است و چرا کانونی که در هر بخش نهم‌راه ۲۰ بود، به از دست دادن تمام قابلیت‌هایش محکوم شد.

این فیلمساز با اشاره به اینکه طرح جداسازی کتابخانه‌های کانون تیر خلاص خواهد بود، بیان کرد: در همه جای دنیا کتابخوانی بحث اولیه در حوزه فرهنگی برای کودکان است و آنوقت ما در اینجا با وجود بیش از ۱۷ میلیون کودک در کشور که نسل آینده این مملکت هستند، یک سرمایه ارزشمند این‌طور برخورد می‌کنیم. متأسفانه کانون پرورش فکری در سینما هم کاملاً عقب کشیده و این عقب نشیندن آسیب‌های جبران‌ناپذیری را به سینمای کودک وارد کرده است. ما در آسیب‌شناسی رکود سینمای کودک و نوجوان یکی از عوامل جدی را متوقف شدن فعالیت‌های سینمایی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان می‌دانیم چون اگر کانون با همان روندی که شروع کرده بود، کار را ادامه می‌داد سینمای کودک و نوجوان ما الان تراز اول بود، یعنی حتی خوب و

متوسط هم نه بلکه در جایگاهی بالا قرار داشت ولی متأسفانه هیچ‌کدام از سینماگران کودک هیچ وقت به پاسخ این سوال نرسیدند که چرا کانون به این روز افتاد؟!

ترکمانی گفت: اساساً در هر جامعه برای رسیدن به رشد و بالندگی، افراد توانمند را در موقعیت‌هایی قرار می‌دهند که هم جامعه و هم افراد پیروان، از توانایی و تجربه‌های آن‌ها بهره‌مند شوند تا جامعه نیز مسیر فرهنگی خود را پرپراتر پیش ببرد اما متأسفانه در اینجا هم‌چنان به سمت قهقرا دیده می‌شود. این مسیر، تخریب را به وجود می‌آورد و کانون پرورش فکری در بخش‌هایی به سمت این مسیر حرکت می‌کند که البته این وضعیت را در جاهای دیگری هم می‌توان مشاهده کرد. مثلاً در حوزه فیلم کودک و نوجوان، جشنواره

در گفت‌وگو با سیداحمد محیط طباطبایی بررسی شد

از راهاندازی تا تعطیلی مرکز آموزش عالی میراث فرهنگی

به استاد مصوبه سال ۹۰ شورای عالی اداری، این مرکز را ابقا کند. در همان سال وسایل مرکز آموزش عالی میراث فرهنگی از نیاوران به خوابگاه دانشجویی پسران در خیابان «آفرین» تهران منتقل می‌شوند، ولی تا امروز خبری از راه‌اندازی دوباره مرکز آموزش عالی میراث فرهنگی نشده است.

به دنبال طولانی شدن این تعطیلی که بدون هیچ جایگزینی اتفاق افتاده و با توجه به ضرورت متخصص پروری بویژه در حوزه میراث فرهنگی و نقدهایی که به خلاء متخصص در ادارهای میراث فرهنگی استان‌ها، پایگاه‌ها و محوطه‌های تاریخی و همچنین پژوهشگاه میراث فرهنگی می‌شود، ایسنا در رشته گفت‌وگوهایی، ضرورت راه‌اندازی دوباره این مرکز را با نگاهی به انتقاده‌ها، بررسی می‌کند.

سیداحمد محیط‌طباطبایی که درحال حاضر رئیس کمیته ملی موزه‌ها در ایران (ایکوم ایران) است و از سال ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۲ مدیریت معاونت معرفی و آموزش سازمان میراث فرهنگی را به عهده داشت، در گفت‌وگو با ایسنا درباره روند شکل‌گیری مرکز آموزش عالی میراث‌فرهنگی، توضیح داد: با تشکیل سازمان میراث‌فرهنگی در پایان دهه شصت شتولیان سازمان در آن زمان متوجه این امر شدند که فاقد تعداد کافی و لازم از کارشناسان ذی‌ربط در حوزه‌های موزهداری و مرمت هستند و به همین دلیل در این رشته‌ها لزوم تأسیس یک مرکز آموزشی وجود دارد. هدف از تشکیل این مرکز این بود که از فارغ‌التحصیلان

فیلم کودک تنها چراغی بود که نشان از حضور سینمای کودک در کشور را داشت ولی این رویداد بین‌المللی الان وضعیتی بلا تکلیف دارد و آخرین پیگیری‌هایی که من شنیدم این بوده که جشنواره به صورت دوساله‌ه و غیر رقابتی برگزار شود. این‌ها خبرهای خوبی نیستند و کسانی که در تمام این سال‌ها کار کرده و تجربه اندوخته‌اند نسبت به این مسائل اعتراضی دارند. این سینماگر در پاسخ به اینکه چه پیشنهادی برای احیای بخش سینمایی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ارائه می‌دهد گفت: کانون باید به رویه و سیاستگذاری سابق خود برگردد و آن را ادامه دهد؛ یعنی قبلاً فیلم‌های خوب با بودجه‌های خوب حمایت می‌شدند. آن زمانی که اصلاً بحث اتاق فکر مطرح نبود، در کانون پرورش فکری چنین چیزی وجود داشت و در همان اتاق فکر بود که آثار سینمایی و بعدتر نمایش‌های مناسب کودکان شکل می‌گرفت.

نازره ترکمانی در پایان تأکید کرد: کانون خالی از برنامه‌ریزی نیست که برای احیای آن احتیاج به برنامه‌ریزی تازه داشته باشیم. کانون در ذات خود برنامه‌های مناسب را داشته و دارد. کانون از سال‌ها قبل که به این نتیجه رسید باید کتابخانه‌های بسیار را در مناطق متعدد کشور راه‌اندازی کند. یک پیشرو بود و الان پیشنهاد برای احیای آن چه می‌تواند باشد، جز اینکه بگذاریم کانون به روح قبلی خود برگردد؟ ما نباید شریان‌های خونی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان را ببندیم. باید راه نفس آن را باز کنیم تا دوباره رشد کند. کانون هنوز یک موجود زنده است و می‌تواند به حیات خود ادامه دهد بویژه آنکه اگر با پدر و مادرهای هم نسل من یا بزرگتر صحبت کنیم، متوجه می‌شوید که این‌ها برای احیای کانون آسوده‌ای ندارند فرزندان‌شان به کتابخانه آنجا و دیدن آثارش بروند کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بود چون نگرانی بابت آنچه در اختیار فرزندان‌شان قرار می‌گرفت نداشتند. اینجا کانون «پرورش فکری» کودکان بود و مقدر در این زمینه چندین مجموعه‌ای بوده است.

خاطرهٔ اخوان از ملاقات «شهریار» روی تخت بیمارستان



مهدی اخوان ثالث در روایت یکی از واپسین خاطراتش با «شهریار» از ملاقات با او روی تخت بیمارستان گفته و آورده است: «هنوز صدا و لهجهٔ زیبای آذربایجانی او در گوشم است: اومید جان، اومیدجان! گوربان، اولم سنه، اومید جانم.» به گزارش ایسنا، م.امید این خاطره را در کتاب «بداع و بدعت‌ها و عطا و لقای نیما یوشیج» نقل کرده است. به مناسبت ۲۷ شهریور سالروز درگذشت او و روز شعر و ادب فارسی به بازخوانی آن به رس‌الخط و لحن خودش می‌پردازیم: «بعضی یادهای دیگر هم از شهریار عزیز و بزرگ دارم، که بدک نیست حالا که حال نوشتنش هست بنویسم (یعنی مثلاً ما داریم از نیما یوشیج و مقدمهٔ کتاب راجع‌به او می‌نویسیم)، این از آخرین یادها با شهریار است: عصر جمعه‌ای، قریب و غروب، من در اطاقم نشسته بودم و نمی‌دانم داشتم چه کار می‌کردم به نظر داشتم کتابی می‌خواندم، زلم. زلم در حیاط داشت با گل و گیاه و گل‌دان‌ها و سبزی‌هایش ور می‌رفت، یک وقت دیدم صدای زنگ در آمد، زلم در را باز کرد، دیدم سرکار خانم لاله خانم، زن دکتر حمید مصدق و مادر بچه‌هاش، و ضمناً دختر برادر شهریار، مثل دسته گل آراسته و خوب – مثل دخترم لاله که خواستش برده – دور از جان لاله خانم زن مصدق – آمد تو حیاط و با زلم چند کلمه‌ای حرف زد و بعد هم رفت. با من سلامی، نه علیکی، البته من تو اطاقم و کتابم بود و او تو عجله و شتابش. زلم دیدم توی اطاق من و گفت دیدی که زن دکتر مصدق بود – قبلاً دیده بودش و می‌شناخشت زلم – گفت: شهریار مریض سخت است، از تبریز آورده‌اندش اینجا، تو بیمارستان مهر (بست‌تسی قدمی خانهٔ ما در خیابان زرتشت) و از ایسن و آن، رفقای سابق تهرانش می‌رسید و گفت که این دوروبرها کسی نیست، من دلم تنگ است. من – یعنی لاله خانم – گفتم خانهٔ اخوان ثالث همین نزدیکی‌هاست، گفت «اومید را می‌گویی، زود خبرش کن وقت ملاقات دارد تمام می‌شود».

من برقی از جا جستم، گفتم چه برایش برم، گل، شعر یا چه؟ با سرعت دو بیت شعر بر کاغذی نوشتم، برداشتم رفتم طرف بیمارستان مهر، نزدیک آنجا، روه‌روی خانهٔ دکتر محمود عنایت نگین، یک گل‌فروشی بسیار خوبی است به نام «گلزار» – صاحبش مقدم نام دارد، اما نام و نشان چیست؟ مقدم خود کتابخانه‌ای از گل‌های بهشت است – چهار صد بانصد تومان پول تو جیبم بود، گفتم یک دسته گل که بیشتر از این‌ها نمی‌شود، البته مقدم چندبار که من از او گل «خریده» بودم پول نگرفت بود. حتی به شاگردهایش سیره بود که از فلاتی (یعنی من …) مبادا پول بگیرد، یا اگر هم به اصرار من می‌گرفتند، ما به کاری و ازین حرف‌ها، رقتم به نزدیک گل و گلزار بهشت، مقدم، چشم‌هایش اشک‌آلود بود، گویست بویی برده بود که شهریار… مقدم دسته گل زیبا و بزرگی بست، داشت می‌بوسید، من هم با زلم و سزه‌ها و چوپچه‌ها، می‌دانید که معمولاً گل فروش‌ها، کارتی چاپی دارند که به خریدار دسته گل می‌گویند چه می‌خواهید روش بنویسد، اسم بیمار تان، خودتان، کلمه‌ای تسلی‌بخش… من اشکم بی‌اختیار شد، دو بیت شعر را دادم، گفتم اگر زحمت نیست همین را به دسته گل سنجاق – از آن دوزنده سنجاق‌های پرسی متداول – کنید، شعر را خواند، سنجاق کرد، پرسی کرد، دوخت، دولا، پول در آوردم، گذاشتم روی میز، به نظرم ۴۵۰ تومان و زدم که از دکان بروم بیرون، عجله داشتم و ششوق دیدار شهریار بود، وقت ملاقات داشت تمام می‌شد، مقدم صدا زد، نه مرا، شاگردش را که بیرون بود، آمد جلوم را گرفت، گفتم وقت تنگ است، خواهش می‌کنم… مقدم آمد، پول را در جیبم گذاشت – چایاند با دست قویش – پس داد، گفت: من از شما، آن هم گلی که برای شهریار می‌برید، پول بگیرم؟! وقتی این قضیهٔ گل‌فروش را به شهریار گرفتم، گل از گلش شکفت و گفت: اومید جان مردم معرفت دارند، نه مثل این… و دنبال حرف‌های را رها کرد، من به دو نکتت چندبار از خودم هم پول نگرفتم، و مقدم آذربایجانی هم نیست، ترکی هم گمان نکنم بیش از من بدانم – گرچه من متن آذربایجانی حیدر بابا را وقتی تازه درآمده بود و ما در آمار وزارت کار، مثلاً کار می‌کردیم، ممنوع‌التدریس و بیش از «مرد» نزد دوستی ناشی آخوندزاده خوانده بودم که قبلاً «هدیان دل» او همان حیدر بابا بود، با اندک تفاوت‌ها، به آخوندزاده هم گفتم، مقدم از من، که دسته گلی برای شهریار می‌بردم، پول نگرفت! یک گل فروش نه دولت‌منده…

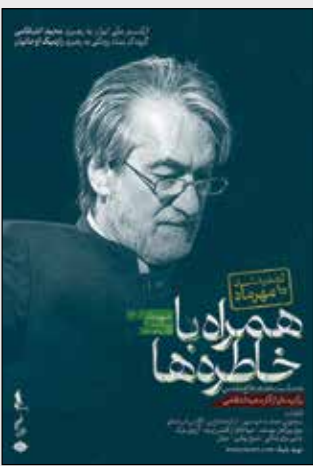
رقتم به دیدار شهریار، در بیمارستان مهر «اسانسورچی» می‌گفت: بوی شام را نمی‌شنوید، بر آمده‌ای، اطرافی‌هاش به او اشاره کردند، او تا خواست بداند من کیستم و به دیدن چه کسی می‌روم، با همه تپش قلبی که داشتم و دارم، از بله‌ها بالا بردیدم و… رقتم دستت شهریار را بوستیدم، او هم به مهریانی و خون گرمی، اجازه داد دستش را ببوسم و مرا هم بوسید. دختری پرستار که با او از تبریز آمده بود و دم کپسول اکسیژن، هوای آخرین نفس‌های شهریار در دستش بود و من خیالم تذخر خود شهریار است، نمی‌دانم مرا شناخت یا نه، چرا می‌شناخت، چون ششمر را دم گوش شهریار خواندم، پسر شهریار داشت با دو رفیق همراهش بیرون می‌رفت. شهریار صدایش زد، گفت اومید آمده، که برگشت و سلام و علیک و روبوسی، و شعر را شنید، اگرچه شعری که در آن شتاب گفته شود، چیزی حتی چیزی نیست، ولی به هر حال برگ سبزی بود… شهریار هشتادواند سال داشت در این وقت و من شصت‌ویکی‌و دو سال… هنوز صدا و لهجهٔ زیبای آذربایجانی او در گوشم است: اومید جان، اومیدجان! گوربان، اولم سنه، اومید جانم، در لحظهٔ نوشتن این خاطره اشکم تقریباً «او» با کشمی تفاوت تلفظ می‌کرد، من حیرت کردم کسی که آن همه شعرهای درخشان فارسی سروده، چطور «امید» را «اومید» می‌گوید، یادش و یادگارش گرمی باد.»

سیدمحمدحسین بهجت تبریزی در سال ۱۲۸۵ خورشیدی در تبریز به دنیا آمد. او تحصیلاتش را در رشته پزشکی در اواخر کار رها کرد، از آغاز جوانی، سر می‌شوریده داشت و از نوجوانی شعر می‌سرود. او در سرودن انواع گونه‌های شعر فارسی، مانند قصیده، مثنوی، غزل، قطعه، رباعی و همچنین شعر نیمایی تبحر داشت؛ اما بیشتر از همه در غزل شهره بود که از جملهٔ آنها می‌توان به «علی ای همای رحمت» و «آمدی جانم به قربانت» اشاره کرد. سبک شعر او متأثر از حافظ است.

تخلص او ابتدا «بهجت» و سپس «شهریار» بود. معروف‌ترین اثر شهریار، منظومه «حیدربابایهٔ سلام» از شاهکارهای ادبیات ترکی آذربایجانی به‌شمار می‌رود و به بیش از ۳۰ زبان زنده دنیا ترجمه شده‌است. محمدحسین شهریار در ۲۷ شهریور ۱۳۶۷، بر اثر بیماری در گذشت.

خبر کوتاه

همراه با خاطره‌ها» تمدید شد



با استقبال مخاطبان از ۴ شب رویداد موسیقایی «همراه با خاطره‌ها»، این اجرا برای یک شب دیگر تمدید شد. هم‌راه با خاطره‌ها» از روزهای ۶ تا ۸ به همراه به روی صحنه رود که با اتمام کلیت‌های اجرا، این رویداد برای روزهای نهم و سپس دهم مه‌رمز نیز تمدید شد. گروه کر بنیاد رودکی به رهبری رامزیک اوحانیان، ارکستر ملی ایران را در این اجراهما همراهی می‌کند. در این رویداد خاطره‌انگیزترین آثار مجید انتظامی نواخته می‌شود. رویداد موسیقایی «همراه با خاطره‌ها» از ۶ تا ۱۰ مهر ماه ساعت ۲۱ با همکاری مشترک بنیاد رودکی، انجمن موسیقی ایران و دفتر موسیقی معاونت هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در تالار وحدت اجرا می‌شود. غنای برنامه‌های تفریحی این رویداد را از مسایلت ایران‌کنسرت به نشانی www.iranconcert.com تهیه کنند.

مخاطبان ما از مدارس نیستند

این هنرمند مجسمه‌ساز در ادامه با اشاره به این نکته که اغلب شرکت کنندگان رشته مجسمه‌سازی از سه دانشگاه هستند، می‌گوید: «جشنواره جوان درواغ رویدادی است که به صورت کارگاه و ورکشاپ برگزار می‌شود و برای همین هم آنچه برای انتخاب منظر است، فقط خود اثر نیست چه بسا که ممکن است آرتیستی قبل از جشنواره کاری ساخته باشد و برای مثال یک سال روی آن کار کرده باشد، اگر برای نمایشگاه باشد، آن اثر از انتخاب می‌کنیم.»

او ادامه می‌دهد: «امسال بیشتر تأکید بر روی این بود که مسأ امکانی را فراهم کنیم و در این راستا دو اتفاق رخ داد؛ یکی اینکه بخش رقابتی حذف شد و دوم اینکه، از لزوم خلق اثر در نهایت صرف نظر شد. جشنواره هنرهای تجسمی جوانان یک رویداد کارگاهی –ورکشاپی است و ما روی این بخش تأکید داریم. شمس‌زاده اضافه می‌کند: «جسمه سازی یک رشته خیلی خاصی است چراکه در

به استاد مصوبه سال ۹۰ شورای عالی اداری، این مرکز را ابقا کند. در همان سال وسایل مرکز آموزش عالی میراث فرهنگی از نیاوران به خوابگاه دانشجویی پسران در خیابان «آفرین» تهران منتقل می‌شوند، ولی تا امروز خبری از راه‌اندازی دوباره مرکز آموزش عالی میراث فرهنگی نشده است.

به دنبال طولانی شدن این تعطیلی که بدون هیچ جایگزینی اتفاق افتاده و با توجه به ضرورت متخصص پروری بویژه در حوزه میراث فرهنگی و نقدهایی که به خلاء متخصص در ادارهای میراث فرهنگی استان‌ها، پایگاه‌ها و محوطه‌های تاریخی و همچنین پژوهشگاه میراث فرهنگی می‌شود، ایسنا در رشته گفت‌وگوهایی، ضرورت راه‌اندازی دوباره این مرکز را با نگاهی به انتقاده‌ها، بررسی می‌کند.

سیداحمد محیط‌طباطبایی که درحال حاضر رئیس کمیته ملی موزه‌ها در ایران (ایکوم ایران) است و از سال ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۲ مدیریت معاونت معرفی و آموزش سازمان میراث فرهنگی را به عهده داشت، در گفت‌وگو با ایسنا درباره روند شکل‌گیری مرکز آموزش عالی میراث‌فرهنگی، توضیح داد: با تشکیل سازمان میراث‌فرهنگی در پایان دهه شصت شتولیان سازمان در آن زمان متوجه این امر شدند که فاقد تعداد کافی و لازم از کارشناسان ذی‌ربط در حوزه‌های موزهداری و مرمت هستند و به همین دلیل در این رشته‌ها لزوم تأسیس یک مرکز آموزشی وجود دارد. هدف از تشکیل این مرکز این بود که از فارغ‌التحصیلان

نگاهی به حذف بخش رقابتی جشنواره هنرهای تجسمی جوانان

یک لحظه فرض کنید کاپ جام جهانی را حذف کنند

بیست و نهمین جشنواره هنرهای تجسمی جوانان که از نهم شهریور ماه رسماً کار خود را آغاز کار کرده و تا آذر ماه ادامه دارد، در این دوره با یک تفاوت کلیدی در حال برگزاری است؛ رویکردی که منجر به حذف بخش رقابتی از جدیدترین دوره این رویداد شده است. اما چقدر نبود بخش رقابتی با عنوان «جشنواره» سازگار است؟ به گزارش خبرنگار بخش تجسمی ایسنا، جشنواره هنرهای تجسمی جوانان در کنار جشنواره هنرهای تجسمی فجر، از رویدادهای اصلی مرتبط با حوزه هنرهای تجسمی محسوب می‌شوند اما هنوز آنطور که باید و شاید برای هنرمندان شناخته شده و پذیرفته شده نیست.

فارغ از دلایلی که باعث شده‌اند این رویدادها در فضای هنرهای تجسمی ناشناخته باقی بمانند، از سوی برخی منتقدان چنین عنوان می‌شود که حذف بخش رقابتی از جشنواره هنرهای تجسمی جوانان یکی از درحالی که می‌توانست محرکی برای افزایش استقبال از آن باشد، چندان ایده خوبی به نظر نمی‌رسد. هرچند برخی هم بر این باورند که اصل رقابت چندان در هنر سازگاری ندارد و همدلی‌ها را خصوصاً در مسابقاتی که با گروه‌های سنی متفاوت شرکت می‌کنند، از بین می‌برد. در همین راستا و برای بررسی این مسأله گفت‌وگو با روح‌الله شمس‌زاده، داور رشته مجسمه‌سازی جشنواره پرداختیم تا نظر این هنرمند را جویا شویم.